

Rhetorical Consequences of Non-Reflection of the "Addressee Kāf" in Demonstrative Pronouns (Asmā' al-Ishāra) in Quranic Exegesis and Translations

Hamid Naderi Ghahfarokhi  / Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Shahrekord State University, Chaharmahal and Bakhtiari, Iran
Hamid.naderi@sku.ac.ir

Received: 2026/05/14 - **Accepted:** 2026/06/05

Abstract

The rule of "non-translation of the addressee kāf in demonstrative pronouns" (asmā' al-ishāra) is among the established principles in Quran translation. The practice of exegetes likewise indicates that they do not consider themselves bound to reflect the signification of this kāf. This is while the rhetorical device of iltifāt (grammatical shift) is extensively employed in the Quran, such that in several consecutive verses, multiple forms of address may appear. Thus, "the necessity of precise exegesis and translation of the Holy Quran" underscores the imperative of "examining the consequences of failing to reflect the addressee kāf in exegesis and translation." Employing an analytical-critical method, this study demonstrates that the application of iltifāt in the Quranic verses produces a dynamic text wherein God is continuously in communication with His audience. Consequently, the established practice of exegetes and adherence to the aforementioned rule not only diminishes the referential and semantic functions of demonstrative pronouns but also, in most cases, fails to attend to the device of iltifāt; as a result, the exegesis and translation produced lack the dynamism of the Quranic text itself. Therefore, to reflect this rhetorical signification in translation, it is proposed that in verses containing the "addressee kāf," written markers such as parentheses or brackets be employed to clarify the addressee for the reader.

Keywords: Quran translation, addressee kāf, demonstrative pronouns, rhetorical device of iltifāt, translation pathology.

نوع مقاله: پژوهشی

پیامدهای بلاغی عدم انعکاس «کافِ خطاب در اسماء اشاره» در تفسیر و ترجمه‌های قرآن

حمید نادری قهفرخی  / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه دولتی شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ایران Hamid.naderi@sku.ac.ir
دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۴ - پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۵

چکیده

قاعدهٔ «عدم ترجمهٔ کافِ خطاب در اسماء اشاره» از اصول شناخته‌شده در ترجمهٔ قرآن است. سیرهٔ مفسران نیز نشان می‌دهد که خود را ملزم به انعکاس مدلول این کاف نمی‌دانند. این در حالی است که در قرآن صنعت بلاغی «التفات» کاربرد گسترده‌ای دارد؛ به گونه‌ای که در چند آیهٔ کنار هم ممکن است چند نوع خطاب متفاوت آمده باشد. بنابراین «لزوم تفسیر و ترجمهٔ دقیق قرآن کریم» ضرورت «بررسی پیامدهای عدم انعکاس کاف خطاب در تفسیر و ترجمه» را روشن می‌کند. این نوشتار با روش «تحلیلی - انتقادی» نشان داد که به کارگیری صنعت التفات در آیات قرآن باعث پدید آمدن متنی پویا می‌شود که خداوند پیوسته با مخاطب خود در ارتباط است. از این رو سیرهٔ مفسران و رعایت قاعدهٔ یادشده، نه تنها موجب کم‌رنگ شدن کارکردهای ارجاعی و معنایی اسماء اشاره می‌شود، بلکه در غالب موارد توجهی به صنعت التفات نمی‌کند؛ در نتیجه، تفسیر و ترجمه‌ای ارائه می‌دهد که همانند متن قرآن پویا نیست. بنابراین برای انعکاس این دلالت بلاغی در ترجمه، پیشنهاد می‌شود که در آیات دارای «کافِ خطاب» از نشانه‌های نوشتاری، مانند پرانتز یا قلاب استفاده شود تا مخاطب برای خواننده روشن گردد.

کلیدواژه‌ها: ترجمهٔ قرآن، کاف خطاب، اسماء اشاره، صنعت التفات، آسیب‌شناسی ترجمه.

مقدمه

ترجمه قرآن کریم مهم‌ترین و شایع‌ترین واسطه‌ای است که می‌تواند غیرعرب‌زبانان را با کلام الهی پیوند دهد و روزنه تدبر را بر آنان بگشاید. ازسوی دیگر، بلندای فصاحت، بلاغت و دقت این کلام اقتضای آن را دارد که مترجم با احتیاط بسیار فراوان در این مسیر قدم بردارد تا کلام الهی را تغییر ندهد (حجت، ۱۳۸۵، ص ۷). بر همین اساس، پژوهش‌های گسترده‌ای در راستای کشف قواعدی جهت ارائه ترجمه‌ای دقیق، روان و با کمترین لغزش از قرآن کریم صورت گرفته است (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶، ص ۱۹-۳۴۳، حجت، ۱۳۸۵، ص ۷۵-۱۰۹؛ جواهری، ۱۳۹۳، ص ۲۵-۲۳۵). یکی از این قواعد، عدم ترجمه برخی از کلمات قرآنی به زبان فارسی است (کریمی‌نیا، ۱۳۷۶، ص ۲۶-۳۹). رعایت این قاعده نقش مهمی در روانی ترجمه قرآن دارد. در همین راستا، بر اساس این قاعده، «کاف خطاب در اسماء اشاره» نباید در ترجمه منعکس شود؛ زیرا:

حروف «ک، کم، کِ، کما، کن» در «ذلک، ذلکم، ذلک، ذلکن، تلک، تلکم و...» ضمیر نیستند؛ بلکه صرفاً حروف خطاب‌اند که تعداد و جنسیت مخاطب را مشخص می‌کنند، نه تعداد و جنسیت مشارالیه را. از آنجا که در فارسی برای آنها معادلی وجود ندارد، همه اسم اشاره‌های فوق را به «آن» ترجمه می‌کنیم؛ مانند: «أَلَمْ أَنَّهُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ» (اعراف: ۲۲)؛ آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟ برخی از مترجمان به گونه‌ای نادرست این حروف خطاب را در ترجمه فارسی آورده‌اند؛ مانند: «ذَلِكُمُ اللَّهُ فَاتَى تُؤَفِّكُونَ» (انعام: ۹۵)؛ چنین است خدای شما؛ پس چگونه [از حق] منحرف می‌شوید؟ (ترجمه فولادوند). این است خدای شما! پس چگونه از حق منحرف می‌شوید؟! (ترجمه مکارم شیرازی). ترجمه درست: «این است خداوند...» (حجت، ۱۳۸۵، ص ۹۱-۹۲).

اندکی تأمل این سؤال را مطرح می‌کند که آیا اصولاً به این قاعده در حوزه کاف خطاب نیازی هست؟ و در صورت نیاز، آیا مطلق است و در همه موارد باید رعایت شود یا همانند بسیاری از قواعد، موارد استثنایی هم دارد؟ برای توضیح بیشتر می‌توان به این نکته اشاره کرد که یکی از صنعت‌های پرکاربرد در قرآن کریم، «التفات» است. این صنعت، تغییر ناگهانی خطاب یا ضمیر در کلام برای جلب توجه، ایجاد تنوع، تأکید یا انتقال احساس و معناست؛ مانند تغییر از غیاب به حضور یا از مفرد به جمع (تفتازانی، بی‌تا، ص ۷۷-۸۰). حال اگر بر اساس این صنعت در آیه‌ای دو خطاب متفاوت به وسیله «کاف» آمده باشد، آیا عدم ترجمه این حرف خطاب باعث فوت قسمتی از معنای قرآن نخواهد شد؟ در نهایت، با عدم ترجمه حرف خطاب، خواننده فارسی‌زبان چگونه باید متوجه چنین تغییری در خطابات مختلف شود؟

بر همین اساس، «لزوم ترجمه دقیق قرآن کریم با توجه به کاربرد گسترده صنعت التفات در آن» و «بازخوانی قاعده عدم ترجمه کاف خطاب و بررسی موارد تعارض آن با این صنعت ادبی»، ضرورت بررسی این مسئله را به خوبی روشن می‌کند. این در حالی است که با وجود قرآنی بودن این مسئله، در ادامه نوشتار روشن می‌شود که غالب مفسران

توجه شایسته‌ای برای روشن کردن ابعاد این مسئله نداشته‌اند. ازسوی دیگر، مقالات زیادی در زمینه «خطاب‌های قرآن و کاف خطاب» و «التفات» ارائه شده است (آقای و عباس‌زاده، ۱۴۰۱، ص ۱۵۷-۱۵۸)، اما مسئله مورد بحث در هیچ یک از آنها مورد بررسی قرار نگرفته است؛ زیرا:

الف) برخی تحقیقات علاوه بر روشن کردن «معنای التفات»، «واژه‌های مترادف التفات» و «انواع التفات»، کارکردهای این صنعت را در قرآن مورد بررسی قرار داده‌اند (عبدالحلیم و حرّی، ۱۳۹۱، ص ۵۴-۸۱)؛

ب) تحقیق دیگری با بررسی «صنعت التفات» در چهارچوب «ساختار اطلاعات گفتمان»، ثابت کرده است که خداوند در قرآن با بهره‌گیری از این صنعت، ضمن «حفظ موضوع» و «حفظ زاویه دید»، موقعیت ارائه اطلاعات را دگرگون و همدلی مخاطب را افزایش می‌دهد (حرّی، ۱۳۹۰، ص ۱۷-۳۹)؛

ج) در پژوهش دیگری ضمن معرفی انواع التفات و استخراج کارکردهای آن، به‌صورت ویژه تأثیر این صنعت در تغییرات معنایی قرآن مورد بررسی قرار گرفته است (رحمانی، ۱۴۰۳، ص ۱۳۷-۱۶۴)؛

د) مقاله‌ای دیگر ضمن بررسی نمونه‌هایی از التفات در قرآن در سطح ضمائر، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که «این الگوی زبانی، علاوه بر کارکرد هنری و زیباشناختی خود، نقش بسیار مهمی در انتقال مقصود گوینده کلام به مخاطبان و میزان تأثیرگذاری و ماندگاری آن دارد» (امانی و فرهادی، ۱۳۹۶، ص ۵۵-۶۸)؛

ه) همچنین در پژوهشی به‌صورت مفصل و دقیق تمامی کاربردهای صنعت التفات در سورة انبیاء استخراج شده است (آقای و عباس‌زاده، ۱۴۰۱، ص ۱۵۶-۱۷۴)؛

و) در مقاله‌ای با عنوان «فن التفات و نقد و بررسی آن در ترجمه‌های معاصر قرآن کریم» ثابت شده است که برخی از التفات‌ها به‌دلیل کاستی‌های زبان فارسی نسبت به عربی، در ترجمه قابل انتقال نیستند؛ اما برخی دیگر، مانند التفات در ضمائر، قابل انتقال‌اند؛ ازاین‌رو «مترجم قرآن باید تلاش کند این گونه موارد را منتقل کند تا خواننده ترجمه بتواند از این محسنات معنوی قرآن و فایده آنها بهره‌مند شود» (حاجی‌خانی و امانی‌پور، ۱۳۹۳، ص ۲۵-۵۶).

بررسی محتوایی این تحقیقات و مقالات نشان می‌دهد که با وجود آشکار شدن ابعاد زیادی از «صنعت التفات» در ترجمه و تفسیر قرآن، به تعارض این صنعت با عدم ترجمه «کاف خطاب در اسماء اشاره» و راه‌حل این تعارض هیچ اشاره‌ای نشده است. ازاین‌رو این نوشتار با تمرکز بر سورة یوسف (از باب نمونه)، می‌کوشد با به‌کارگیری روش «تحلیلی - انتقادی»، موارد عدم ترجمه کاف خطاب را مورد بررسی قرار دهد؛ سپس با توجه به تحلیل‌های به‌دست آمده، دامنه اعتبار قاعده «عدم ترجمه کاف خطاب در اسماء اشاره» را بسنجد. به‌نظر می‌رسد که نتایج این تحقیق بتواند بر دقت بیشتر تفسیر و ترجمه‌های قرآن بیفزاید.

۱. بررسی موارد جزئی عدم ترجمه کاف خطاب

در قسمت قبل اشاره شد که به‌نظر می‌رسد عدم ترجمه «کاف خطاب در اسماء اشاره» موجب از بین رفتن قسمتی از

معنای آیات می‌شود. برای اثبات دقیق این مطلب، لازم است به شواهد کافی در این زمینه اشاره شود. بر همین اساس در این قسمت، تمامی موارد عدم ترجمه این کاف در سورة یوسف از باب یک نمونه بررسی می‌شود.

۱-۱. آیات ۳-۱

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ».

در آیه اول با اسم اشاره «تِلْكَ» به یک مخاطب مذکر، در آیه دوم با عبارت «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» به جمعی از مخاطبان و در آیه سوم دوباره به یک مخاطب مذکر (عَلَيْكَ) اشاره می‌شود. مخاطب آیه سوم با توجه به قرینه «وَحی شدن قرآن» (بما أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ) پیامبر اکرم ﷺ است؛ ازاین‌رو قاعدتاً با توجه به وحدت سیاق، مخاطب آیه اول هم آن حضرت خواهد بود. چیش این سه آیه به‌خوبی وجود صنعت التفات را ثابت می‌کند. باین‌حال در ترجمه‌های قرآن هیچ اثری از این صنعت نیست. برای مثال می‌توان به این ترجمه اشاره کرد: «این است آیات کتاب روشنگر * ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [درباره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقل کنید * ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم...» (ترجمه انصاریان). این در حالی است که با اضافه کردن دو کلمه، به‌راحتی می‌توان این صنعت را هم در ترجمه منعکس کرد: «(ای پیامبر!) این است آیات کتاب روشنگر * ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [مسلمانان درباره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقل کنید...».

۱-۲. آیات ۴-۶

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ [...] * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ...».

با توجه به قرینه سیاق، گوینده دو آیه آخر، حضرت یعقوب ؑ و مخاطب آنها نیز حضرت یوسف ؑ است و صنعت التفاتی هم وجود ندارد؛ ازاین‌رو عدم ترجمه کاف خطاب در «كَذَلِكَ»، از این جهت ضرری به معنای آیه نمی‌زند؛ اما باین‌حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا باید در ابتدای آیه دوم، دوباره حضرت یوسف ؑ مورد خطاب قرار گیرد؟ پاسخ در این نکته نهفته است که این خطاب دوباره می‌تواند برای تأکید و برجسته کردن اهمیت مطالب بعد از این حرف خطاب باشد؛ ازاین‌رو می‌توان با اضافه کردن عبارت «ای پسرک من» یا «فرزندم» به ابتدای آیه دوم، همانند ابتدای آیه اول (ترجمه انصاریان و مکارم شیرازی)، هم به این خطاب دوباره اشاره کرد و هم خللی در روانی ترجمه فارسی ایجاد نکرد: «و (ای پسرک من یا فرزندم!) این‌گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند...».

۱-۳. آیات ۲۱-۲۲

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ

وَلَعَلَّهُمْ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

در این آیات، ابتدا جمله‌ای از مردی مصری به همسرش گزارش می‌شود: «آن مرد مصری که یوسف را خرید، به همسرش گفت: جایگاه او را گرامی دار؛ امید است به ما سودی دهد یا او را به فرزندی انتخاب کنیم؛» اما در ادامه، ناگهان با اسم اشاره «وَكَذَلِكَ» فضای داستان از غیاب به خطاب تغییر می‌کند: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ». این تغییر فضا در آیه دوم نیز مشاهده می‌شود: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». این دو آیه در یکی از منابع معاصر این‌گونه ترجمه شده‌اند: «و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم؛» و «و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما "حکم" [نبوت] و "علم" به او دادیم؛ و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» (ترجمه مکارم شیرازی).

در این ترجمه و سایر ترجمه‌ها هیچ نشانه‌ای از انعکاس این دو التفات دیده نمی‌شود. همین وضعیت نیز در بسیاری از تفاسیر دیده می‌شود (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۵۹؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۱۰۹-۱۱۲ و ۱۱۷؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۵۸-۳۶۵). این در حالی است که چند سؤال اساسی در اینجا باید پاسخ داده شود: اول: مخاطب دو عبارت «وَكَذَلِكَ...» کیست؟ دوم: چرا این شخص مورد خطاب قرار گرفته است؟ سوم: آیا با عدم ذکر این مخاطب در ترجمه، قسمتی از معنای آیات از بین نمی‌رود؟ چهارم: آیا می‌توان به نحوی به این مخاطب در ترجمه اشاره کرد؟

برخی مفسران در جواب سؤال اول سه احتمال مطرح کرده‌اند:

احتمال اول: خطاب «ذَلِكَ» با توجه به دو توجیه، شامل همه افراد است: الف) همه افراد به منزله یک واحد قبیله یا گروه در نظر گرفته شده‌اند؛ ب) هر یک از افراد [به نحو عام بدلی] خطاب شده‌اند (الخطاب للجميع علی تأویل القبیل أو کل واحد)؛

احتمال دوم: «کاف» تنها برای بیان خطاب و فرق گذاشتن میان حاضر و غایب است؛ بی‌آنکه مخاطب خاصی مدنظر باشد (الكاف لمجرد الخطاب والفرق بین الحاضر والمنقضى دون تعیین المخاطبین)؛

احتمال سوم: خطاب، متوجه رسول خدا ﷺ است؛ به همان شیوه‌ای که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ» (طلاق: ۱). در این آیه، ابتدا خطاب متوجه پیامبر ﷺ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) و در ادامه متوجه جمع (طَلَقْتُمُ) می‌شود. این شیوه برای دلالت بر این نکته است که حقیقت مورد اشاره امری است که درک آن برای هر کسی میسر نیست (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۴۴). برخی مفسران نیز تأکید بر شخصیت پیامبر ﷺ به عنوان بزرگ قوم را دلیل این تغییر خطاب دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۳۱۲). بنابراین منظور این احتمال آن است که در «ذَلِكَ»، اگرچه به صورت مستقیم رسول خدا ﷺ مورد خطاب قرار گرفته، اما هدف اصلی آن مؤمنان هستند.

فارغ از ارزیابی این احتمالات، توجه به این نکته ضروری است که در سوره یوسف، دو نوع کاف خطاب وجود دارد: نخست، مواردی که مخاطب آن فردی از خود داستان در گذشته است؛ مانند مورد قبل (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبًّا)؛ دوم، مواردی که مخاطب آن فردی خارج از داستان است؛ همانند «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ». به نظر می‌رسد که مخاطب این کاف در این سوره، شخصیتی جز پیامبر اکرم ﷺ نباشد؛ زیرا در ابتدای این سوره در آیه سوم، آن حضرت دقیقاً با ضمیر مخاطب «ک» مورد خطاب قرار گرفته‌اند: «تَحْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ». در انتهای سوره نیز جهت تسلی خاطر و آرام‌بخشی (طوسی، بی‌تا، ج ۶ ص ۲۰۰ و ۲۰۱)، آن حضرت چند مرتبه مورد خطاب قرار می‌گیرد:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ * وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ * وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * ... قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى (يوسف: ۱۰۴-۱۰۸ و ۱۰۹).

بر همین اساس، اگرچه از جهت ثبوتی امکان بازگشت خطاب «ذَلِكَ» در این مورد و موارد مشابه به غیر پیامبر اکرم ﷺ وجود دارد، اما از جهت اثباتی، با توجه به قرینه صدر و ذیل سوره، این خطاب‌ها متوجه آن حضرت خواهند بود.

جواب سؤال دوم هم در قسمت بعد به صورت مفصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ اما پاسخ اجمالی آن، «آرام‌بخشی و تسلی خاطر پیامبر ﷺ در دروان سخت مکه» است. بر اساس همین جواب، پاسخ سؤال سوم هم روشن می‌شود؛ زیرا با عدم ترجمه کاف خطاب، قسمتی از معنای آیه منتقل نخواهد شد؛ از این رو لازم است با استفاده از نشانه‌های ویرایشی، این نکات به متن ترجمه اضافه شود: «و (ای پیامبر!) این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم».

۱-۴. آیات ۲۳-۲۴

«وَرَأَوْنَاهُ أَلْتَى هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ».

این آیات حاوی گزارش درخواست کامجویی همسر عزیز مصر از یوسف ﷺ در میان درهای بسته است. بر اساس آیه دوم، بعد از امتناع آن حضرت، همسر عزیز به یوسف ﷺ حمله کرد. یوسف هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، به او حمله می‌کرد. تا این قسمت، گزارش داستان در فضای غیبت صورت می‌گیرد؛ اما ناگهان با عبارت «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»، فضای داستان به خطاب تغییر می‌کند. به نظر می‌رسد که عدم ترجمه کاف خطاب، چنین تغییری را در ترجمه منعکس نمی‌کند: «این چنین بدی و فحشا را از او دور کردیم» (ترجمه پورجوادی). این در حالی است که در مباحث قبل ثابت شد که اولاً مخاطب این کاف خطاب، پیامبر اکرم ﷺ است؛ ثانیاً با افزودن این

مخاطب در درون ترجمه، علاوه بر انعکاس این التفات، هیچ خللی هم به روانی و دقت ترجمه وارد نمی‌شود: «(ای پیامبر!) این چنین بدی و فحشا را از او دور کردیم».

۱.۵. آیات ۳۱-۳۲

«فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ * قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ...».

در این قسمت از آیات، زنان مصری بعد از دیدن یوسف علیه السلام در مهمانی همسر عزیز، دستان خود را بریدند و به زیبایی حیرت‌آور ایشان اعتراف کردند. همسر عزیز بلافاصله خطاب به آنان گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ...». در منابع معاصر، این عبارت این گونه ترجمه شده است: «این همان کسی است که به‌خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید!» (ترجمه مکارم شیرازی). در این مورد نمی‌توان گفت که التفاتی رخ داده است؛ بنابراین از این جهت معنایی از آیه در ترجمه از بین نمی‌رود؛ اما این سؤال پیش می‌آید که چرا باید این خطاب در اول کلام همسر عزیز بیاید؟ اگر همسر عزیز جملات خود را به این شکل ابراز می‌کرد، چه فرقی با جمله فعلی وی داشت: «فَذَا الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ؟» این در حالی است که می‌توان همین عبارت را به این شکل ترجمه کرد: «پس (ای زنان مصری!) این همان کسی است که به‌خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید!». روشن است که این ترجمه، علاوه بر روانی، هم به وجود این خطاب اشاره می‌کند و هم تا حدودی تأکید همسر عزیز را نشان می‌دهد.

همین وضعیت در مورد آیات ۴۸، ۴۹ و ۶۵ نیز دیده می‌شود. از این رو برای جلوگیری از طولانی شدن بحث به این موارد پرداخته نمی‌شود.

۱.۶. آیات ۳۷-۴۰

«قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرَأَيْتَ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَتْهُمَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

در این دسته از آیات، در آیه اول اسم اشاره «ذَلِكُمَا» به کار رفته است. قبل از این اسم اشاره، سه بار ضمیر «كُمَا» به کار رفته که با توجه به آیه قبل (یوسف: ۳۶)، مشارالیه آنها دو هم‌زندانی یوسف علیه السلام خواهد بود. از این رو مخاطب «ذَلِكُمَا» نیز همین دو هم‌زندانی خواهند بود. اما در آیه بعد (یوسف: ۳۸) ناگهان فضای گفت‌وگو از دو نفر مخاطب، به یک نفر تغییر می‌کند: «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ...». در آیه ۳۹، دوباره خطاب متوجه همان دو زندانی می‌شود: «يَا صَاحِبِي السَّجْنَ». این در حالی است که در آیه ۴۰، ابتدا مخاطب جمع مذکر (ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ...) و در انتها مفرد می‌شود: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...».

توضیحات ارائه‌شده به‌خوبی نشان می‌دهد که با وجود خطابی بودن فضای این آیات، مخاطب چند بار از دو نفر به یک نفر، از یک نفر به دو نفر، از دو نفر به چند نفر، و از چند نفر به یک نفر تغییر می‌کند. حال سؤال اساسی این است که آیا ترجمه «ذَلِكُمْ» و «ذَلِكَ» به «این» می‌تواند این التفات چندباره را منتقل کند؟ آیا خواننده فارسی‌زبان می‌تواند با چنین ترجمه‌ای به این التفات‌ها پی ببرد؟ اشاره به یکی از ترجمه‌های قرآن نشان می‌دهد که جواب این سؤال‌ها منفی است: «این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است [ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي]. این از بخشش خدا بر ما و بر مردم است [ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ]. ای دو زندانی همراه من! [یا صَاحِبِي السَّجْنِ]، غیر از خدا (معبودی) را نمی‌پرستید، جز نام‌هایی که شما و پدران‌تان آنها را نام‌گذاری کرده‌اید [مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ]. این، دین استوار است [ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ]» (ترجمه رضایی اصفهانی). به‌نظر می‌رسد که این ترجمه به‌قدری نارساست که اگر به‌جای «ذَلِكُمْ» و «ذَلِكَ» در این آیات، اسم اشاره دیگری مثل «هَذَا» آمده بود، باز همین ترجمه ارائه می‌شد.

همین وضعیت نیز در بسیاری از تفاسیر دیده می‌شود. در نگاه برخی مفسران، در این آیات ابتدا خطاب یوسف ﷺ به دو هم‌زندان خود بوده و سپس به‌دلیل عمومیت حکم آیه ۴۰ برای همهٔ بت‌پرستان، خطاب را جمع آورده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۵۸؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۱۷۷)؛ از این‌رو جمع بودن ضمائر افعال به‌کاررفته، حاکی از آن است که در این بخش روی سخن یوسف ﷺ با همهٔ زندانیان حاضر در زندان (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۵۸) یا همهٔ هم‌کیشان آنهاست (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۷۱؛ نسفی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۱۹). مفسران در این قسمت، تنها به جمع بودن افعال توجه کرده و هیچ یک در مورد علت مفرد آوردن دو حرف خطاب سخنی نگفته‌اند.

از منظر برخی محققان، مفرد آوردن حرف خطاب در این قسمت به‌سبب وجود قرینه‌ای در آیه است که سبب بروز اشتباه نمی‌شود (مسرور و مصالایی‌پور، ۱۳۹۹، ص ۱۱۹). برخی مفسران نیز با تأویل بردن جمع به گروه یا عدم قصد مخاطب خاصی از «ذَلِكَ» حرف خطاب مفرد را توجیه کرده‌اند (ابوالسعود، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۶۰). به‌نظر می‌رسد که این توجیهات قانع‌کننده نباشند؛ زیرا اولاً گروه اول هیچ اشاره‌ای به قرینه مورد نظر خود نکرده‌اند؛ ثانیاً این توجیهات توانایی پاسخ‌گویی به سؤالات مطرح در این زمینه را ندارند؛ از جمله اینکه چرا باید در این قسمت، جمع به گروه تأویل برود؟ چه فرقی بین عدم قصد مخاطب خاص در «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا» و مخاطب جمع در آیه «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ» وجود دارد؟

ازسوی دیگر، ممکن است توجیه دیگری هم برای شناسایی مخاطبان «ذَلِكَ» در این دو آیه وجود داشته باشد و آن اینکه یوسف ﷺ ابتدا خطاب به هر دو فرمود: «ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»؛ سپس برای جلوگیری از یکنواخت شدن کلام، خطاب به یکی از آنان فرمود: «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا» و در ادامه با عبارت «یا صَاحِبِي السَّجْنِ» هر دو زندانی، با عبارت «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ» همهٔ زندانیان و در انتها هم با عبارت «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» هم‌زندان دیگر را

مورد خطاب قرار داد. بر همین اساس می‌توان ادعا کرد که رویکرد مفسران و مترجمان در این زمینه قطعاً باعث نادیده گرفتن قسمتی از معانی و ظرافت آیات قرآن می‌شود؛ درحالی‌که در قسمت‌های قبل ثابت شد که با افزودن عبارت‌هایی به ترجمه‌های قرآن، به راحتی می‌توان این نقیصه را جبران کرد: «(ای هم‌زندان من!) این از بخشش خدا بر ما و بر مردم است».

۱-۷. آیات ۵۱-۵۲

«قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ...».

در آیه اول از این دسته آیات، همسر عزیز ضمن اشاره به مرادۀ خود با یوسف ﷺ به پاکی آن حضرت شهادت می‌دهد. آیه بعد با عبارت «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ...» شروع می‌شود. تعیین گویندۀ این جمله و ضمیر فاعلی «لِيَعْلَمَ» چالشی اساسی در بین مفسران است؛ زیرا برخی مفسران گویندۀ آیه «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ...» را یوسف ﷺ و مرجع ضمیر فاعلی آن را عزیز مصر (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۶۸، طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۹۸) و عده‌ای دیگر گویندۀ آن را همسر عزیز و مرجع ضمیر فاعلی آن را یوسف ﷺ (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۴۳۲) یا عزیز مصر (معرفت، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۲۲۲) معرفی می‌کنند. با این حال، تحقیقات جدید نشان می‌دهد: اولاً گویندۀ یوسف ﷺ و مرجع ضمیر فاعلی، پادشاه است و آیه را باید این‌گونه معنا کرد: «آن [پیشنهاد برای برگزاری جلسه بازجویی زنان] برای این بود که (پادشاه) بداند من به او پنهانی [در امور حکومتی] خیانتی نکرده‌ام [که به سبب آن زندانی شوم؛ بلکه زندانی شدن من حاصل یک فتنه زنانه بوده است]» (نادری قهفرخی، ۱۴۰۳، ص ۶۶؛ ثانیاً این جمله خطاب به فرستاده پادشاه در زندان ابراز شده است (نادری قهفرخی، ۱۴۰۳، ص ۷۳-۷۴).

توجه به این مطالب به خوبی نشان می‌دهد که عدم ترجمۀ «کاف خطاب» در عبارت «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ...» باعث می‌شود که مخاطب به هیچ وجه متوجه نشود که این جمله خطاب متوجه چه کسی است. این در حالی است که با افزودن عبارتی کوتاه همراه با ترجمۀ این مطلب، به خوبی منعکس می‌شود: «(ای فرستاده پادشاه!) آن [پیشنهاد برای برگزاری جلسه بازجویی زنان] برای این بود...».

۱-۸. آیات ۵۴-۵۶

«وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهَاسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ * قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ * وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ».

در این آیات، ابتدا در دو آیه اول در فضای غیاب، به ماجرای دعوت پادشاه از یوسف ﷺ و پیشنهاد آن حضرت برای خزانه‌داری اشاره می‌شود؛ اما ناگهان در آیه آخر با عبارت «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ...» فضای داستان از غیاب به خطاب تغییر می‌کند. با وجود محرز بودن این التفات، هیچ اثری از آن در ترجمه‌های قرآن منعکس نشده است. از باب نمونه می‌توان به این ترجمه اشاره کرد: «و این چنین یوسف را در آن سرزمین قدرت و توان دادیم» (ترجمۀ

مشکینی). این در حالی است که چهار سؤال مطرح شده در قسمت «۱-۳» همین بخش و پاسخ‌های آنها در اینجا نیز مطرح می‌شوند.

۹-۱. آیات ۷۴-۷۶

«قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ * قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ * فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ».

قبل از این آیات به ماجرای گم شدن پیمانه پادشاه و گفت‌وگوی بین برادران یوسف ﷺ و مأموران آن حضرت اشاره می‌شود (یوسف: ۷۰-۷۳). مأموران یوسف گفتند (قَالُوا): اگر شما دروغگو باشید، جزای دزد چه چیزی خواهد بود؟ برادران پاسخ دادند: پیمانه پادشاه در بار هر کسی پیدا شد، یوسف ﷺ همان شخص را به عنوان سزای دزدی نگه دارد: «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ». تا اینجا گفت‌وگو بین دو گروه مأموران یوسف ﷺ و برادران است (به دو فعل «قَالُوا» در دو آیه توجه شود؛ اما ناگهان خطاب به یک فرد مذکر برمی‌گردد: «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ». با توجه به عبارت «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ...» در آیه بعد و فاعل «بَدَأَ»، یعنی یوسف ﷺ، مخاطب کاف خطاب نیز آن حضرت خواهد بود. بر همین اساس، گویا برادران در ابتدا با مأموران یوسف ﷺ صحبت می‌کردند؛ اما در ادامه با برگرداندن روی صحبت، با آن حضرت گفت‌وگو کرده‌اند. از این رو به کارگیری صنعت التفات در این آیات کاملاً محرز است، اما هیچ انعکاسی از این التفات در ترجمه دیده نمی‌شود: «گفتند: کیفر آن چه باشد، اگر دروغگو بودید؟ * گفتند: جزای آن کسی که در بار او آن پیدا شود، پس همان جزای اوست. ما (در میان خویش) ستمکاران را چنین کیفر می‌دهیم» (ترجمه فارسی). این در حالی است که با افزودن این مخاطب در متن، به خوبی این التفات در ترجمه منعکس خواهد شد: «(ای عزیز!) ما (در میان خویش) ستمکاران را چنین کیفر می‌دهیم».

در ادامه آیات، یوسف ﷺ برای پیدا کردن پیمانه، ابتدا بار برادران را جست‌وجو کرد؛ سپس آن را از بار برادر استخراج نمود: «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ». در ادامه، فضای آیه با عبارت «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ...» از غیاب به خطاب تبدیل می‌شود. بدیهی است که ترجمه این عبارت به «بدین گونه برای یوسف چاره‌گری کردیم» (ترجمه گرم‌رودی)، التفات موجود در آیه را به هیچ وجه منعکس نمی‌کند. با توجه به عبارت «لِيُوسُفَ»، مخاطب «كَذَلِكَ» نمی‌تواند آن حضرت باشد؛ از این رو بر اساس مباحث قبل، مخاطب این کاف کسی جز پیامبر اکرم ﷺ نیست. بنابراین با استفاده از پراتز می‌توان این التفات و مخاطب را در متن منعکس کرد: «(ای پیامبر!) بدین گونه برای یوسف چاره‌گری کردیم».

۱۰-۱. آیه ۱۰۲

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ».

در انتهای سوره، بعد از نقل کامل داستان حضرت یوسف علیه السلام خداوند این آیه را نقل می‌کند. به نظر می‌رسد که در این آیه التفاتی خطابی رخ داده است؛ زیرا در آیه قبل، یوسف علیه السلام نعمت‌های خداوند را ذکر می‌کند و از خداوند می‌خواهد که او را مسلمان بمیراند و به صالحان ملحق کند: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف: ۱۰۱)؛ اما در آیه مورد بحث، خطاب «ذَلِكَ» به قرینه وحی شدن (نُوحِيهِ إِلَيْكَ) متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله است. بسیاری از مترجمان هیچ اشاره‌ای به این التفات و خطاب نکرده‌اند؛ مانند: «این از خبرهای مهم غیب است که به تو وحی می‌کنیم» (ترجمه بهرام‌پور)؛ اما در عین حال برخی مترجمان به شیوه‌های متفاوتی به مخاطب این آیه اشاره کرده‌اند: برخی با استفاده از عبارتهایی مثل «ای رسول ما» (ترجمه الهی قمشه‌ای)، «ای پیامبر» (ترجمه گرمارودی)، «یا پیامبر» (ترجمه کاویانپور)، «یا محمد» (ترجمه دهلوی) و «داستانی که یا محمد بر تو حکایت کردیم» (ترجمه خسروی) و قرار دادن این عبارات در داخل پرانتز، مخاطب را ذکر نموده‌اند؛ برخی دیگر با استفاده از قلاب ([]) و عبارتهایی نظیر «ای پیامبر» (ترجمه برزی) و بعضی دیگر بدون استفاده از پرانتز یا قلاب با عباراتی مثل «ای رسول ما» (ترجمه حجتی) و «ای محمد» (ترجمه عاملی) مخاطب را مشخص کرده‌اند. سؤال اساسی بر اساس عملکرد این مترجمان آن است که اگر در این مورد با استفاده از نشانه‌های ویرایشی یا بدون استفاده از این نشانه‌ها به مخاطب کاف خطاب اشاره شده است، چرا در بقیه موارد نباید این کار انجام شود؟

مطالب ارائه‌شده در این قسمت نشان می‌دهد که عدم ترجمه کاف خطاب در اسماء اشاره دو آسیب به ترجمه وارد می‌کند:

نخست، در ترجمه آیات حاوی صنعت التفات، این صنعت منعکس نمی‌شود؛ از این رو خواننده به هیچ وجه متوجه چنین التفاتی در آیه نمی‌گردد.

دوم، در آیاتی که صنعت التفات به کار نرفته است، اگرچه مخاطب آیات در ترجمه برای خواننده معلوم است، اما تأکید و برجسته شدن مطالب بعد از کاف خطاب در ترجمه منعکس نمی‌شود. بر همین اساس ضروری است که برای حل این نقصان چاره‌ای اندیشیده و در هنگام ترجمه به کار گرفته شود.

۲. بررسی گستره شمول قاعده عدم ترجمه کاف خطاب

قبل از ورود به بحث، اشاره به این نکته ضروری است که بلاغت در کلام، همان انطباق سخن با مقتضای حال است. این مقتضای حال در بیشتر موارد بر اساس ظاهر حال جریان می‌یابد. این تطابق با مقتضای ظاهر، اصل و قاعده غالب در کاربردهای بلاغی به‌شمار می‌رود. باین حال، گاه گوینده به‌عمد از مقتضای ظاهر عدول می‌کند و سخن را به‌گونه‌ای بیان می‌کند که با ظاهر حال ناسازگار می‌نماید. این عدول از مقتضای ظاهر نیز خود در قلمرو بلاغت و مقتضای حال قرار دارد؛ زیرا چنین تغییر و انحرافی معمولاً به‌دلیل نکات، اهداف یا ظرایف معنایی و عاطفی خاصی است که گوینده آن را در نظر گرفته است (هاشمی، بی‌تا، ص ۱۹۲).

یکی از این موارد عدول، «التفات» است. التفات همان انتقال از تکلم یا غیبت یا خطاب به یکی دیگر از آنهاست. این انتقال برای مناسبت‌ها و مقتضیاتی است که با دقت و پژوهش روشن می‌شود. هدف از این انتقال، هنرنمایی در گفتار و متنوع کردن خطاب است تا شنونده از یکنواختی کلام خسته نشود و برای گوش دادن به سخن، اشتیاق بیشتری پیدا کند. البته در بعضی از التفات‌ها نکات لطیف دیگری هم هست که ذوق سالم آنها را درک می‌کند (هاشمی، بی‌تا، ص ۱۹۲). مبالغه در بیان دلیل، تهدید و ترساندن، کاستن از شدت یک موضوع، سرزنش، مبالغه در تشویق، یادآوری، بزرگداشت، شگفتی، اهمیت، تکمیل معنای مقصود و... نمونه‌هایی از این نکات لطیف‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۴؛ سکاکی، ۱۹۸۷م، ص ۱۹۹-۲۰۵؛ سیوطی، ۱۹۷۴م، ج ۳، ص ۲۸۹؛ علوی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۷۱-۷۲؛ زرکشی، ۱۹۵۷م، ج ۳، ص ۳۲۵-۳۳۰).

در مقدمه نیز اشاره شد که در قرآن کریم به‌صورت گسترده از صنعت التفات استفاده شده است. بهترین شاهد در این زمینه، موارد التفات در سورة یوسف است که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت. از این رو به نظر می‌رسد که بی‌توجهی به این صنعت به‌صرف نبود ساختار اسم اشاره همراه با کاف خطاب در زبان فارسی، شایسته نیست. اثبات این ادعا را می‌توان در تحلیل کارکرد این صنعت در سورة یوسف با توجه به غرض این سوره پیدا کرد.

در نگاه برخی مفسران، غرض این سوره تبیین نظام ولایت خاص الهی است که خداوند نسبت به بندگان خالص و مخلص خود به کار می‌گیرد. به عبارت دیگر، این سوره گویای آن است که هرگاه بنده‌ای خودش را برای خدا خالص کند، خداوند خود عهده‌دار امور وی می‌شود و او را به بهترین وجه تربیت می‌کند و راه نزدیک شدنش را هموار می‌سازد؛ هرچند شرایط ظاهری محیطی متضمن هلاکت وی باشد. در این سوره، یوسف علیه السلام به مثابه بنده مخلص، توسط خداوند از طریق مسیری که ظاهراً به سمت ذلت می‌رفت، به کمال سوق داده شد. حسادت برادران، انداخته شدن در چاه، اتهام درباری و زندان، همگی تبدیل به مقدماتی شدند که خداوند از آنها برای نیل یوسف علیه السلام به سلطنت و تعلیم حکمت و تأویل رؤیا استفاده کرد. در این فرایند، تمامی موانع مادی و حوادث ناگوار به ابزارهایی برای رشد و تحقق وعده الهی تبدیل شدند و مقام عزیزی مصر و جایگاه تأویل برای او مقدر شد تا سرانجام نعمت الهی بر او تمام شود؛ همان گونه که پدرش به او وعده داده بود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۷۳-۷۴).

به تعبیری دیگر، این سوره در دوره سخت مکه برای آرامش بخشی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تشویق مؤمنان به ثبات قدم و استواری بر پرهیزگاری و شکیبایی نازل شد؛ زیرا قرآن کریم در این سوره بیان می‌کند که خداوند متعال تهدیدهای موجود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان را به فرصت تبدیل می‌کند و جایگاه آنان را برتری می‌بخشد؛ هرچند مردم قومش با بدخواهی، برضد آنان نقشه بکشند (بهجت پور، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۳۵۶).

حال با توجه به این غرض، می‌توان نقش التفات‌های این سوره را در راستای تسلی خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحلیل کرد. خداوند در ابتدا خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: «(ای پیامبر!) این است آیات کتاب روشنگر» (یوسف: ۱) و «ما

بهترین سرگذشت‌ها را بر تو می‌خوانیم...» (یوسف: ۳): در ادامه در فضای غیبت، «خواب یوسف» و سفارش‌های یعقوب» به وی» (یوسف: ۴-۶)، «حسادت برادران یوسف» و نقشه‌های آنان برای جدا کردن وی از پدر» (یوسف: ۷-۱۴)، «نداخته شدن آن حضرت در چاه و رفتار برادران در توجیه این حادثه در برابر پدر» (یوسف: ۱۵-۱۸)، «پیدا شدن یوسف» از چاه توسط کاروانیان و فروخته شدن وی» (یوسف: ۱۹-۲۰) و «خریده شدن وی توسط مردی مصری» (یوسف: ۲۱) را نقل می‌کند؛ اما ناگهان خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «و (ای پیامبر!) این‌گونه یوسف را در آن سرزمین متمکن کردیم». به نظر می‌رسد که این خطاب، نقش بسیار مهمی در امیدبخشی و تسلی خاطر آن حضرت در دوران سخت مکه داشته است. به عبارت دیگر، این‌گونه خطاب‌ها عملاً نوعی راهبری و توانمندسازی پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان در برابر حوادث آینده است.

التفات‌های متعدد این سوره خطاب به پیامبر ﷺ، این امیدبخشی را چند برابر خواهد کرد؛ از این‌رو در طول سوره، آن حضرت یا مؤمنان به‌طور کامل درگیر محتوای سوره‌اند. روشن است که با این روش، سرگذشت یوسف ﷺ صرفاً یک داستان که خداوند گوینده و پیامبر ﷺ فقط شنونده آن باشد، نیست؛ بلکه خداوند در مقاطع مختلف به آن حضرت یادآوری می‌کند که آینده ایشان در همین داستان آمده است؛ من همان‌گونه که در کنار یوسف ﷺ بودم، در کنار تو هم خواهم بود. بدیهی است که با این روش، پیامبر اکرم ﷺ در متن داستان و سرگذشت یوسف ﷺ حضور دارد. این نکته در عبارت برخی محققان بیان شده است:

قرآن نیز به‌سان گوینده‌ای که مخاطبی حی و حاضر را خطاب قرار می‌دهد، با گروهی از مخاطبان - مثلاً مؤمنان - سر صحبت را باز می‌کند و آن‌گاه به‌آرامی روی صحبت خود را به گروهی دیگر - مثلاً کافران - می‌گرداند. در این خصوص باید گفت: گوینده - در اینجا قرآن - که از موقعیت پویای شنیداری آگاهی دارد، به پرسش عده‌ای از مؤمنان پاسخ می‌گوید و به اعتراضات معترضان جواب می‌دهد و دربارهٔ مسائلی که در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، اما هرگز به کلام در نمی‌آید، اظهار نظر می‌کند و از همین‌رو خود را بخشی از موقعیت شنیداری در نظر می‌گیرد (Mir, 2006, P.94؛ حرّی، ۱۳۹۰، ص ۲۱).

این در حالی است که عدم ترجمهٔ کاف خطاب، متنی از این سوره ارائه می‌دهد که هیچ اثری از آن حضرت یا مؤمنان نیست. بررسی هر کدام از ترجمه‌های معاصر این مطلب را ثابت می‌کند. با این توصیفات، خوانندهٔ فارسی‌زبان به‌هیچ‌وجه متوجه این ظرافت‌های نقل داستان نخواهد شد. علاوه‌براین در قسمت قبل نیز ثابت شد که همین نقیصه در آیات فاقد صنعت التفات، اما دارای اسم اشاره همراه با کاف خطاب نیز وجود دارد. عدم اشاره به حرف خطاب موجود در اسم اشاره در ترجمه، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند آگاهی‌بخشی، تأکید و برجسته کردن مطلب بعد از حرف خطاب را منعکس کند. اهمیت این مطلب در آیات دارای چند حرف خطاب بیشتر آشکار می‌شود: «وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أُنِذِرَ كُنَّا تَرَابًا إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ» (رعد: ۵). در این آیه سه بار پشت سر هم اسم اشاره «أُولَئِكَ» به کار رفته است؛ درحالی که هیچ اثری از آن در ترجمه‌ها دیده نمی‌شود:

و اگر (از چیزی) تعجب می‌کنی، پس تعجب‌آور گفتار آنهاست که (گویند) آیا آن‌گاه که (پس از مرگ) خاک شدیم، آیا به‌راستی ما در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟ آنها بندگان کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند و آنها در گردنشان غل و زنجیرها (ی ضلالت در دنیا و آتشین در آخرت) است و آنها اهل آتش‌اند که در آن جاودان‌اند (ترجمه مشکینی).

تأمل دقیق در این آیه این سؤال را مطرح می‌کند که: چرا باید خداوند در یک آیه سه بار پشت سر هم پیامبر خود را مورد خطاب قرار دهد؟ و مخاطب فارسی‌زبان چگونه باید متوجه شود که در این آیه سه بار پیامبر اکرم ﷺ یا هر فرد دیگری مورد خطاب قرار گرفته است؟ بدیهی است که با عدم انعکاس این سه حرف خطاب در ترجمه، برجسته‌سازی و تأکید یا آرامش‌بخشی ناظر به پیامبر ﷺ هم منعکس نخواهد شد. این عدم انعکاس، در برخی مواقع باعث از بین رفتن معنای بیشتری در ترجمه خواهد شد. برای مثال، خداوند در آیه ۸۷ و ۸۸ سوره مائده خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ...». در ابتدای آیه ۸۹ هم ضمن بیان کفاره شکستن قسم، ناگهان با تغییر خطاب در دو موضع می‌فرماید: «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ لِّإِيمَانِكُمْ» و «كَذَلِكَ يبينُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». در این آیات، خطاب از مؤمنان به سوی حضرت رسول اکرم ﷺ تغییر جهت داده است. به‌نظر می‌رسد که دلیل این التفات، حفظ و تأکید بر مقام وساطت پیامبر ﷺ در دریافت وحی باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶ ص ۱۱۱؛ ج ۲، ص ۲۲۹).

روشن است که ترجمه رابع از این دو عبارت، به‌طور کامل این نقش واسطه‌ای را حذف می‌کند: «این است کفارهٔ سوگندهایتان» و «این‌گونه خدا آیاتش را برای شما بیان می‌کند تا سپاس گزاری» (ترجمه انصاریان). این در حالی است که اولاً بر اساس شواهد موجود، قرآن کریم هرگاه مطلبی را دربارهٔ گروهی بیان می‌کند که پیامبر ﷺ در میان آنان است، برای رعایت عظمت و شرافت آن حضرت، نخست ایشان را به‌صورت خاص ذکر می‌کند؛ سپس سایر افراد را جداگانه مورد خطاب قرار می‌دهد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸)؛ ثانیاً با افزودن چند عبارت به همین ترجمه، به‌خوبی نام پیامبر ﷺ برای خوانندهٔ فارسی‌زبان آشکار می‌شود: «(ای پیامبر!) این است کفارهٔ سوگندهای شما [مؤمنان]» و «(ای پیامبر!) این‌گونه خدا آیاتش را برای شما [مؤمنان] بیان می‌کند تا سپاس گزاری».

در اینجا ممکن است دو اشکال مطرح شود:

اشکال اول: هر زبانی دستور خاص خود را دارد و جملات آن با قوانین نحوی و ساختار ویژه‌ای شکل می‌یابد؛ از این رو لازم است مترجم قرآن دستور زبان مقصد را بشناسد تا جملات را صحیح و استوار بیان کند و گرفتار لغزش ادبی از این ناحیه نشود (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۲). بر همین اساس با توجه به نبود ساختار اسم اشاره همراه با کاف خطاب در زبان فارسی، مترجم چاره‌ای جز عدم ترجمهٔ این کاف ندارد.

در بررسی این اشکال باید گفت: «در ذَلِكَ، كَذَلِكَ [...]، حروف (ک، گم، کُن و کُما) ضمیر نیستند؛ بلکه تنها نشان‌دهنده تعداد و جنس مخاطبان‌اند. ذَلِكَ، ذَلِكَ، ذَلِكَ و ذَلِكَ همگی به معنای «این»‌اند؛ تنها تفاوت در اینجاست که اولی خطاب به یک نفر، دومی به دو نفر، سومی به جماعت مذکر و چهارمی به جماعت مؤنث گفته شده است» (کریمی‌نیا، ۱۳۷۶، ص ۲۷) و «در فارسی برای آنها معادلی وجود ندارد» (حجت، ۱۳۸۵، ص ۹۱). بر همین اساس، برخی مترجمان با وارد کردن مستقیم کاف خطاب در متن، ترجمه نامأنوسی پدید آورده‌اند: «و همچنان دست‌گاه دادیم مر یوسف را در زمین مصر» در ترجمه «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»؛ «گفت زلیخا: پس آنتان آنی است که نکوهش کردید مرا در کار او» در ترجمه «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ» و «آنتان هست از آنچه آموخت مرا پروردگار من» در ترجمه «ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي» (مترجم ناشناس قرن دهم). برخی محققان نیز ضمن پذیرش نبود معادل کاف خطاب در زبان فارسی (جواهری، ۱۳۹۳، ص ۱۹۱)، معتقدند که التفات جزء «عناصر معنا‌دار و الگوهایی [است] که برابر ندارند؛ ولی راه علاجی برای آنها یافت می‌شود»؛ اما درعین حال راه حل روشنی برای مسئله مورد بحث ارائه نکرده‌اند (جواهری، ۱۳۹۳، ص ۱۹۵-۲۰۱).

با وجود این، در همین نوشتار ثابت شد که اولاً با عدم ترجمه این حروف، قسمتی از معنای آیه منتقل نمی‌شود (محرز بودن وجود آسیب)؛ ثانیاً امروزه با به کارگیری نشانه‌های ویرایشی بدون وارد کردن کوچک‌ترین خللی به روانی ترجمه می‌توان این امر را انجام داد (قابل رفع بودن آسیب). با این توضیح که در زبان فارسی، کمانک (پرانتز) برای نشان دادن «معنا و معادل یک کلمه» یا «توضیح بیشتر» و قلاب ([]) برای نقل «مطالبی که جزء اصل کلام نباشد» یا نشان دادن «کلمات الحاقی با توضیحات احتمالی به متن اصلی» به کار می‌روند (ذوالفقاری و همکاران، ۱۳۸۲-۱۳۸۳، ص ۵۴). بر همین اساس هیچ اشکالی ندارد که مخاطب کاف خطاب، از طریق پرانتز یا قلاب به متن اصلی اضافه شود. بر همین اساس آیه ۵ سورة رعد را به راحتی می‌توان به این شکل ترجمه کرد: «(ای پیامبر!) آنها‌اند کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند و (ای پیامبر!) آنها در گردنشان غل و زنجیرها(ی ضلالت در دنیا و آتشین در آخرت) است، و (ای پیامبر!) آنها اهل آتش‌اند که در آن جاودان‌اند». البته اگر در جایی اضافه کردن این مطالب به روانی ترجمه خللی وارد می‌کند، می‌توان فقط به یک مورد آنها اشاره کرد؛ همان گونه که هرگاه آیه‌ای مشتمل بر چند تأکید بود، برای حفظ روانی، غالباً بر ترجمه یک تأکید اکتفا می‌شود (حجت، ۱۳۸۵، ص ۹۳).

اشکال دوم: برخی محققان در خصوص شرایط ترجمه قرآن تأکید کرده‌اند: «لازم است متن ترجمه‌شده قرآن کنار متن عربی قرار گیرد تا مراجعه‌کننده در صورت مواجه شدن با اشکال، بدان مراجعه کند و این توهم پیش نیاید که ترجمه می‌تواند جای قرآن را بگیرد» (معرفت، ۱۳۸۱، ص ۲۰۰؛ ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۰). از این رو با وجود متن قرآن در کنار ترجمه آن، خواننده می‌تواند با تطبیق ترجمه و متن به این گونه خطابات پی ببرد. جواب این اشکال با توجه به دو نکته روشن می‌شود: نخست آنکه آوردن متن قرآن در کنار ترجمه، اگرچه امر مطلوبی است، اما هیچ دلیلی

برای لزوم آن وجود ندارد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۳)؛ دوم آنکه همه خوانندگان فارسی‌زبان تخصص کافی برای تطبیق بین متن و ترجمه قرآن را ندارند؛ از این رو اگر قرار است ترجمه واسطه‌ای بین قرآن و خواننده آن باشد، باید این ظرافت‌ها در حد امکان به ترجمه منتقل شوند.

برای تکمیل بحث، اشاره به این نکته هم ضروری است که با توجه به مباحث قبل، روشن شد که مخاطب برخی از حرف‌های خطاب کاملاً مشخص است؛ اما در پاره‌ای موارد، به‌خصوص در مورد «حرف کاف مفرد مذکر»، مخاطب را نمی‌توان به‌صورت واضح مشخص کرد. «سیره کلی مفسران در تفسیر آیات با خطاب مفرد، مؤید آن است که آنان نیز این دسته از آیات را خطاب به پیامبر ﷺ می‌دانستند» (کلباسی و احمدنژاد، ۱۳۹۷، ص ۱۳۳)؛ اما در برخی موارد، مخاطب این دسته از آیات را هر کسی دانسته‌اند که قرآن را مطالعه می‌کند. مفسران در این زمینه از عبارت‌هایی چون مخاطب «عام» یا «غیرمعین» (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۵۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۶۲)، «یا ایها السامع» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۴۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۳۵۶)، «یا ایها الإنسان» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۴۹؛ ج ۳، ص ۱۲۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۶، ص ۲۶)، «خطاب لکل أحد» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۰۸؛ نسفی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶) و نظایر این موارد (طباطبائی، ۱۴۰۷، ج ۱۲، ص ۲۱۶) استفاده کرده‌اند. بر همین اساس می‌توان در این‌گونه آیات، با افزودن عبارت «ای خواننده قرآن» در داخل پرانتز یا قلاب، مخاطب را در ترجمه مشخص کرد.

نتیجه‌گیری

بر اساس قاعده‌ای معروف در بین مترجمان، در هنگام ترجمه قرآن به فارسی نباید «کافِ خطاب در اسماء اشاره» ترجمه شود؛ زیرا این «کاف» صرفاً نشان‌دهنده جنس و تعداد مخاطب است و در زبان فارسی معادلی ندارد؛ از این رو باید همه این اسماء به «آن» ترجمه شوند. بررسی تحلیلی آیات دارای کاف خطاب در سورة یوسف نشان داد که التزام به این قاعده باعث وارد شدن دو آسیب به ترجمه قرآن می‌شود:

نخست، در ترجمه آیات حاوی صنعت التفات، این صنعت منعکس نمی‌شود؛ از این رو خواننده به‌هیچ‌وجه متوجه چنین التفاتی در آیه نمی‌شود.

دوم، در آیاتی که صنعت التفات به کار نرفته است، اگرچه برای خواننده ترجمه، مخاطب حرف خطاب روشن است، اما تأکید و برجسته شدن مطالب بعد از کافِ خطاب در ترجمه منعکس نمی‌شود.

بر همین اساس ضروری است که برای جلوگیری از این دو آسیب، در هنگام ترجمه با استفاده از نشانه‌های ویرایشی، مانند پرانتز (کمانک) و قلاب ([]) به مخاطبِ کاف خطاب اشاره شود. برای نمونه، ترجمه صحیح عبارت «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ» به این شکل خواهد بود: «(ای پیامبر!) این است کفاره سوگندهای شما [مؤمنان]»؛ زیرا قطعاً ترجمه رایج «این است کفاره سوگندهایتان»، قسمتی از معنای این عبارت را منتقل نمی‌کند.

منابع

- قرآن کریم. ترجمه‌های انصاریان، الهی قمشه‌ای، برزی، بهرام‌پور، پورجوادی، حجتی، خسروی، دهلوی، رضایی اصفهانی، عاملی، فارسی، فولادوند، کاویانپور، گرمارودی، مترجم ناشناس قرن دهم، مشکینی و مکارم شیرازی.
- آقای، مهرداد و عباس‌زاده، فاضل (۱۴۰۱). کاربست صنعت التفات در سوره انبیاء. *مطالعات قرآنی*، ۱۳ (۵۱)، ص ۱۵۶-۱۷۴.
- آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد (بی‌تا). *التحریر و التنویر*. بیروت: مؤسسة التاریخ.
- ابوالسعود، محمد (بی‌تا). *ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابوالفتح رازی، حسین‌بن علی (۱۴۰۸ق). *روح الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- امانی، رضا و فرهادی، ام‌البنین (۱۳۹۶). ساختار التفات و جنبه‌های هنری - معنایی آن در قرآن (پژوهشی در سطح صیغه‌های ضمائر). *مطالعات سبک‌شناسی قرآن کریم*، ۱۱ (۱)، ص ۶۸-۵۵.
- بهجت‌پور، عبدالکریم (۱۳۹۰). همگام با وحی. قم: مؤسسه تمهید.
- بیضاوی، عبدالله (۱۴۱۸ق). *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- تفتازانی، سعدالدین (بی‌تا). *مختصر المعانی*. قم: دار الفکر.
- جواهری، محمدحسن (۱۳۹۳). روش‌شناسی ترجمه قرآن کریم. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حاجی‌خانی، علی و امانی‌پور، مونا (۱۳۹۳). فن التفات و نقد و بررسی آن در ترجمه‌های معاصر قرآن کریم. *مطالعات ترجمه قرآن و حدیث*، ۲۱ (۲)، ص ۲۵-۵۶.
- حجت، هادی (۱۳۸۵). *درسمانه ترجمه قرآن کریم*. قم: دار الحدیث.
- حرّی، ابوالفضل (۱۳۹۰). بررسی شگرد قرآنی التفات در پرتو ساختار اطلاعات گفتمان. *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، ۲ (۸)، ص ۱۷-۳۹.
- ذوالفقاری، حسن و همکاران (۱۳۸۲-۱۳۸۳). *زبان و ادبیات فارسی*. تهران: چشمه.
- ذهبی، محمدحسین (بی‌تا). *التفسیر والمفسرون*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- رحمانی، مجتبی (۱۴۰۳). میزان تأثیر قاعده «التفات» در معناسازی تفسیر قرآن. *آرایه‌های ادبی قرآن*، ۱۱ (۳)، ص ۱۳۷-۱۶۴.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۶). *منطق ترجمه قرآن*. قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
- زرکشی، بدرالدین (۱۹۵۷م). *البرهان فی علوم القرآن*. قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق عوامض القرآن*. بیروت: دار الکتب العربی.
- سکاکی، ابویعقوب (۱۹۸۷م). *مفتاح العلوم*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۹۷۴م). *الإتقان فی علوم القرآن*. قاهره: الهيئة المصریة العامة للکتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: ناصرخسرو.
- طوسی، محمدبن حسن (بی‌تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عبدالحلیم، محمد و حرّی، ابوالفضل (۱۳۹۱). کاربردها و کارکردهای شگرد التفات در قرآن. *پژوهش‌های قرآنی*، ۱۸ (۷۰)، ص ۵۴-۸۱.
- علوی، یحیی (۱۴۲۳ق). *الطراز لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز*. بیروت: المكتبة العنصریة.
- فخر رازی، عمر (۱۴۲۰ق). *مفاتیح الغیب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- کریمی‌نیا، مرتضی (۱۳۷۶). چه را ترجمه نکنیم؟ چرا؟. *ترجمان وحی*، ۱ (۲)، ص ۲۶-۳۹.

پیامدهای بلاغی عدم انعکاس «کافِ خطاب در اسماء اشاره» در تفسیر و ترجمه‌های قرآن / حمید نادری قهفرخی ❖ ۲۲۷

کلباسی، زهرا و احمدنژاد، امیر (۱۳۹۷). قاعده تفسیری عمومیت خطاب‌های مفرد قرآن. پژوهش‌های قرآنی، ۲۳(۸۶)، ص ۱۲۸-۱۴۹.
مسرور، خدیجه و مصالایی‌پور، عباس (۱۳۹۹). حرف «کاف» خطاب در اسماء اشاره و مطابقت آن با مخاطب در قرآن. کتاب قیّم، ۱۰(۲۳)، ص ۱۰۵-۱۲۲.

معرفت، محمدهادی (۱۳۸۱). تاریخ قرآن. تهران: سمت.

معرفت، محمدهادی (۱۹۹۷م). التفسیر و المفسرون. مشهد: الجامعة الرضویة.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

نادری قهفرخی، حمید (۱۴۰۳). بازخوانی دیدگاه مفسران پیرامون گوینده و ضمیر فاعلی آیة «ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...». کتاب قیّم، ۱۴(۳۱)، ص ۸۲-۶۳.

نسفی، عبدالله (۱۴۱۶ق). مدارک التنزیل وحقایق التأویل. بیروت: دار النفائس.

هاشمی، احمد (بی‌تا). جواهر البلاغة فی المعانی والبیان والبدیع. قم: بی‌نا.

Mir, M (2006). Language. In: *the Blackwell Companion to the Quran*. Ed. By Andrew Rippin. Oxford: Blackwell.